

علل سقوط جمهوریت و حاکمیت دوباره طالبان بر افغانستان

چکیده

افغانستان در طول نیم قرن گذشته شاهد تحولات سیاسی، اجتماعی، دینی و مذهبی گسترده بوده است. حادثه 11 سپتامبر موجب گردید که آمریکایی‌ها و نیروهای ناتو در پی حمله انتقام جویانه و نابودی گروه تروریستی بر افغانستان حمله تهاجمی و نظامی نمایند که باعث براندازی گروه طالبان از قدرت و ساختار سیاسی شد. بعد از دو دهه حضور آمریکا در افغانستان، حمایت از ارزش‌های بشری، دموکراسی، حقوق شهروندی، برابری انسانی، حقوق بشر، برابری جنسیتی، رسانه‌های آزاد، آزادی بیان، آزادی اندیشه، سیستم سازی، توسعه زیرساخت‌ها، حمایت از آموزش، در 24 مرداد سال 1400 هجری شمسی بعد از 11 روز مقاومت و عقب نشینی تأکیدی، فرار غنی رئیس جمهور وقت، جمهوریت فروپاشید و طالبان بعد از 20 سال مبارزه سیاسی و نظامی دوباره بر افغانستان حاکم گردید. مبانی نظری این پژوهش تئوری توسعه سیاسی هانتینگتون بوده و یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که علل سقوط جمهوریت و حاکمیت مجدد طالبان بر افغانستان دارای تک علتی نبوده؛ علل داخلی سقوط جمهوریت عبارتند از فساداداری، انحصار قدرت، فقدان جمهوریت، فرهنگ پشتون، حمایت ملی از طالبان، نارضایتی مردم از حکومت، نقض قوانین و فروپاشی ارتش و علل خارجی سقوط جمهوریت عبارتند از عدم اختیار در صلح و جنگ، توافق‌نامه صلح دوحه، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای با آمریکا و رویکرد آمریکا نسبت به افغانستان موجب گردید که نظام جمهوریت سقوط نموده و حاکمیت دوباره گروه طالبان در افغانستان شکل گیرد. پرسش اصلی پژوهش این است که چه عوامل باعث براندازی نظام جمهوریت و حاکمیت دوباره طالبان در افغانستان شدن، فرضیه اصلی پژوهش این است که ناکارآمدی، بحران مشروعیت، فساداداری، بی‌کاری، وابستگی سیاسی، اقتصادی و توافق‌نامه صلح دوحه میان آمریکا و گروه طالبان موجب گردید که بعد از خروج آمریکا نظام جمهوریت سریع فروپاشد. فرضیه رقیب پژوهش چنین ادعا دارد که آمریکا، پاکستان، اشرف غنی و گروه طالبان در نهان توافق نموده و براندازی نظام جمهوریت بر اساس توافق از پیش تعیین شده صورت گرفته است. روش تحقیق این مسئله توصیفی - تحلیلی بوده و روش گرده‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و از تکنیک مصاحبه ساختارمند در جمع‌آوری داده‌ها استفاده شده است.

واژگان کلیدی: علل سقوط، جمهوریت، طالبان، توافق‌نامه صلح دوحه.

1. مقدمه

افغانستان در طول نیم قرن گذشته شاهد تحولات سیاسی، اجتماعی، دینی و مذهبی گسترده بوده است. مهم‌ترین اتفاق که این کشور را وارد فاز جدید از تحولت سیاسی و اجتماعی نمود؛ حمله و انفجار بر برج دوقلوی و پنتاگون ایالات متحده آمریکا توسط گروه القاعده بود، حادثه 11 سپتامبر آمریکایی‌ها را غافلگیر نمود و بلافاصله در پی حمله انتقام جویانه و نابودی گروه تروریستی با ناتو بر افغانستان حمله تهاجمی و نظامی کردند و حمله تهاجمی و نظامی ایالات متحده آمریکا و ناتو موجب گردید گروه طالبان از قدرت و ساختار سیاسی در 13 سپتامبر سال 2011 میلادی بر طرف و بعد از شکل‌گیری حکومت موقت و توافق بُن آلمان در افغانستان بعد از چندین سال ناامیدی، جنگ، خشونت، نابرابری، استبداد، بی‌عدالتی، خشونت‌های خانوادگی، سیاسی و ساختاری، طرح ایجاد حکومت مبتنی بر بنیاد قانون اساسی مدرن، شکل‌گیری انتخابات، آزادی‌های بیان، رسانه‌ها، حقوق شهروندی، تفکیک قوا،

نهادهای و ساختارهای نوین، پذیرش ارزش‌های مدرن، دموکراسی، احترام به حقوق اقلیت‌ها و مذاهب، حقوق بشر، حقوق زنان، آموزش و پرورش، حفظ کرامت انسانی، ایجاد ارتش منظم، نیروهای امنیتی مدرن و منظم و جذب میلیاردها دلار کمک‌های بلاعوض توسعه‌ای و بشری در افغانستان انجام شود و این فرآیند در افغانستان ادامه داشت. اما؛ بعد از دو دهه حضور آمریکا در افغانستان، حمایت از ارزش‌های بشری، دموکراسی، حقوق شهروندی، برابری انسانی، حقوق بشر، برابری جنسیتی، رسانه‌های آزاد، آزادی بیان، آزادی اندیشه، سیستم سازی، توسعه زیرساخت‌ها، حمایت از تحصیل جوانان (دختران و پسران)، در 24 اسد/ مرداد سال 1400 هجری شمسی بعد از 11 روز مقاومت و عقب نشینی تأکیدی، فرار محمد اشرف غنی رئیس جمهور وقت، نظام جمهوریت فروپاشید و گروه طالبان بعد از 20 سال مبارزه سیاسی، نظامی، دینی، مذهبی دو باره بر افغانستان حاکم گردید. پرسش اصلی پژوهش این است که چه عوامل باعث براندازی نظام جمهوریت و حاکمیت دوباره طالبان در افغانستان شد؟ فرضیه اصلی پژوهش این است که ناکارآمدی، بحران مشروعیت، فساداداری، بی‌کاری، وابستگی سیاسی، اقتصادی و توافق صلح دوحه میان آمریکا و گروه طالبان موجب گردید که بعد از خروج آمریکا نظام جمهوریت سریع فروپاشد. فرضیه رقیب پژوهش چنین ادعا دارد که آمریکا، پاکستان، اشرف غنی و گروه طالبان در نهان توافق نموده و براندازی نظام جمهوریت بر اساس توافق از پیش تعیین شده صورت گرفته است. روش تحقیق این مسئله توصیفی - تحلیلی بوده و روش گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و از تکنیک مصاحبه ساختار در جمع‌آوری داده‌ها استفاده شده است. اهداف این تحقیق در بعد شناختی؛ شناخت واقعیت‌های موجود جامعه افغانستان بوده، در بعد توسعه‌ای این پژوهش به دنبال افزایش اطلاعات و داده‌ها در پیوند به سقوط نظام جمهوریت و حاکمیت دوباره طالبان بوده که از این جهت این موضوع جدید است و در بعد کارآمدی این تحقیق کاربرد علمی و پژوهشی داشته و در پی وضاحت دادن مسئله سقوط نظام جمهوریت و حاکمیت مجدد طالبان در افغانستان است.

2. مروری مفهومی

2-1. جمهوریت

جمهور به معنی همه مردم، توده و گروه است (دهخدا، 1377:7859). که دارای هدف واحد و روشی یکسان هستند (جوادی آملی، 1385:482). جمهوری که معادل حکومت دموکراسی است (قاضی شریعت‌پناهی، 1373:243) در معنای اصطلاحی خود به حکومت‌هایی گفته می‌شود که در آن قدرت حکومت میان اقشار مختلف تقسیم می‌شود و در این نوع حکومت‌ها قدرت در دست فرد یا اقلیت معدود و یا اکثریت خاصی متمرکز نمی‌شود. در این نوع حکومت مردمی، مردم به طور کلی بر سیاست‌گذاری مملکت و از طریق مجلس و انتخابات نظارت دارند (ترنس بال، 1382:36). مسئولین حکومت جمهوری را مردم به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم انتخاب می‌کنند و در مقابل مردم نسبت به رفتارهای خود مسئول و پاسخگو هستند (جعفری لنگرودی، 1380:199). حکومتی که مردم آن دارای هدف مشترک و مسیر و سیره یکسان در امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی باشند حکومت جمهور یا جمهوری می‌گویند (جوادی آملی، 1385:482). به همین خاطر است که جمهوری خواهان به دنبال مشارکت و نقش فعال مردم در اداره شهر یا کشور هستند (ترنس بال، 1382:41). بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی در تعریف مفهوم دموکراسی (جمهوری)، بر وجود مفاهیمی مانند مشارکت عمومی،

رقابت، انتخابات، آزادی و حاکمیت عمومی اتفاق نظر دارند (بشریه، 1384:274). منظور از جمهوریت در این پژوهش حکومت برخواسته از آراء مردم مبتنی بر قانون اساسی است.

2-1. طالبان

طالبان به معنای طلبه‌ها (جمع طلاب) است. طلبه‌ها از دیدگاه تباری، تقریباً همه پشتون و سنی مذهبند و به هنگام تحصیل در مدارس دینی علاوه بر پرورش‌های مذهبی و عمومی، امور نظامی را نیز فرا می‌گیرند. طالبان در افغانستان و جهان عرب به کسانی گفته می‌شود که در مکاتب و مدارس دینی تعالیم اسلامی را فرا می‌گیرند. از دیدگاه دیگری، طالبان پدیده‌ای است که از ترکیب رادیکالیسم دیوبندی و هابیسم با ریشه‌های سلفی‌گری در شبه قاره شکل گرفته علاوه بر رگه‌های اعتقادی دیوبندی و هابی از توان رزمی نیر بهره‌مند است (ابوطالبی، 1395:9). مقصود از طالبان در این پژوهش گروه نظامی و سیاسی طالبان بوده که به دنبال تصاحب قدرت در افغانستان است.

2-3. حاکمیت

کلید واژه حاکمیت به چهار مفهوم متفاوت استفاذه شده است: یک، «حاکمیت متکی بر هم¹» در این معنی توانایی حکومت در کنترل فعالیت‌های درون قلمرو («شامل حرکت کالاها، سرمایه، اندیشه‌ها و حتی بیماری‌ها دلالت می‌کند». دو، «حاکمیت داخلی²» در این تلقی به سازمان اقتدار داخلی یک جامعه‌ی مشخص دلالت می‌کند. سه، «حاکمیت و ستفالیائی³» در این برداشت به فقدان اقتدار خارجی و حق یک حکومت برای آن که از ساختارهای اقتدار خارجی مستقل باشد، ارجاع می‌شود. چهار، «حاکمیت حقوقی بین‌المللی⁴» در تلقی به شناسایی یک دولت از سایر دولت دلالت می‌کند (کرانسر، 1385:243). مقوله حاکمیت به عنوان یکی از عناصر ضروری و سازنده دولت، در ردیف یکی از مناقشه‌انگیزترین و به تبع آن پرکشش‌ترین مفهوم در اندیشه سیاسی و حقوقی قلمداد نمود (درخشه، 1383:70). مراد از کلید واژه حاکمیت در این پژوهش به معنی اقتدار داخلی است.

2-4. حکومت

حکومت، در گسترده‌ترین معنا، فرمانروایی کردن یا کنترل دیگران است. بنابراین، حکومت را می‌توان در در برگیرند، هر سازوکاری دانست که از راه آن فرمانروایی منظم حفظ شود و از ویژگی‌های اصلی آن توانایی اتخاذ تصمیم‌های جمعی و آمادگی برای عملی کردن آن‌هاست (اندرو هیود، 1389:40). مقصود از حکومت در این پژوهش یک عنصر از عناصر دولت بوده و در پی حفظ نظم و فرمانروایی است.

2-5. فغانستان

افغانستان سرزمین کوهستانی و محاط به خشکی است. این سرزمین در نیم کره شمالی، نیم کره شرقی، در محدوده آسیای میانه واقع بوده و مساحت افغانستان 652/225 کیلومتر مربع است (علی‌آبادی، 1373:3). هدف از افغانستان نوین، در این تحقیق دولت - ملت افغانستان بوده که بعد از سال 1381 ه.ش شکل گرفته است.

3. مروری تاریخی

1. Interdependence sovereignty .
2. Domestic sovereignty.
3. Westphalian sovereignty.
4. International legal sovereignty.

در زمینه‌های شکل‌گیری، ظهور، سقوط، ظهور دوباره و اندیشه‌های طالبان کتب و مقالات متفاوت به رشته تحریر در آمده‌است که اکثر پژوهش‌ها مربوط به قبل از حاکمیت دو باره طالبان می‌شوند. اما با عنوان علل سقوط نظام سیاسی جمهوری اسلامی افغانستان و حکومت دو باره طالبان تاکنون کتاب و مقاله نوشته نشده‌است. مشکوانی، در پایان‌نامه کارشناسی ارشدش تحت عنوان بررسی دلایل تدوام افراطگرایی در افغانستان پس از طالبان (2001 الی 2017)، بررسی نموده‌است. او بر این باور است که افراطگرایی با ترویج سلفی‌گری در دروه اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی سابق در افغانستان رایج شد، با فعالیت گروه‌های جهادی و سپس حاکمیت گروه طالبان گسترش یافت و حتی پس از شکست از طالبان در سال 2001 و آغاز مرحله نوین در افغانستان ادامه یافته‌است (مشکوانی، 1397:9). حسن-زاده، در پایان‌نامه کارشناسی ارشدش تحت عنوان بررسی نقش طالبان در فرایند دولت - ملت سازی، به نقش طالبان در دولت - ملت سازی در افغانستان پرداخته است. ایشان چنین ادعا دارد «افغانستان کشور است که بسیاری از نزاع‌ها، ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌ها در آن کشور ناشی از از ضعف یا نبود نهاد دولت - ملت می‌باشد. با توجه به این امر و از آنجا که در آن تسلط طالبان بر افغانستان که با اتکا بر مذهب و هنجاری‌های سنتی اکثریت در این کشور موفق می‌شوند قدرت و حکومت را در اختیار گیرند و بدین‌ترتیب فرآیند دولت - ملت‌سازی را تحت تأثیر قرار دهند. بررسی نقش عمل‌کرد طالبان به عنوان یک گروه تأثیرگذار در صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی افغانستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد» (حسن‌زاده، 1389:8). وحدانی‌نیا در پایان‌نامه کارشناسی ارشدش به عنوان بررسی تطبیقی اندیشه گروه تکفیری داعش و طالبان در افغانستان چنین باور دارد: «دیوبندیه نماینده نوعی تفکر کلامی و فقهی - در چارچوب فقه حنفی و کلام ماتریدی - بیش‌تر از گرایش‌های تصوف شبه قاره هند و منسوب به مدرسه دارالعلوم دیوبند است. طالبان محصول این مکتب و به دنبال ایجاد دولت - ملت در افغانستان است. از سوی دیگر داعش محصول مکتب نجد و نماینده نوعی تفکر کلامی و فقهی حنبلی متأثر از اندیشه ابن تیمیه و ایدئولوژی وهابیت است که در پی ایجاد خلافت فراگیر اسلامی است» (وحدانی‌نیا، 1398:1). سلیمی‌فر در پایان‌نامه کارشناسی ارشدش تحت عنوان بررسی مقایسه‌ای طالبان افغانستان با داعش: زمینه‌های همگرایی و واگرایی به این اعتقاد است: «با ظهور داعش خراسان در افغانستان، اختلاف نظر در باره احتمال همگرایی این گروه با طالبان افغانستان ظهور کرد خصوصاً که مشخص شد داعش با ارسال مستشاران خود به افغانستان سعی در ایجاد زمینه‌های رشد و قدرت گرفتن داعش خراسان و نیز همسان سازی اندیشه‌ای و عملیاتی هرچه بیشتر این شاخه با هسته مرکزی دارد. از سوی دیگر، برخی بر احتمال و واگرایی و تنازع فرسایشی این دو گروه تأکید داشتند» (سلیمی‌فر، 1398:2). پژوهش‌های قبلی در نظام حکومت جمهوری انجام شده و در زمان حاکمیت مجدد طالبان، نزدیک‌ترین عنوان که به پژوهش انجام شده، مقاله علمی - پژوهشی دولت آبادی است که به علل فروپاشی سریع ارتش افغانستان در برابر حملات طالبان پرداخته‌اند او «سقوط 11 روزه کابل به دست نیروهای طالبان، کارآمدی ارتش را در این کشور زیر سوال برد» یافته‌های پژوهش‌اش نشان‌دهنده این مسئله است که «عدم خودباوری، ارتش و اتکا به آمریکا، فساد در درون ارتش و ادارات افغانستان و عدم تعلق ارتش به دولت اشرف غنی، بیشترین نقش را در سقوط آن ایفا کرده‌اند» (دولت آبادی، 1400:1).

4. مبانی نظری

مفهوم توسعه سیاسی بیان‌کننده تغییر در پدیده سیاسی است، اما چگونگی تغییر، جهت‌گیری تغییر، ابعاد تغییر، موضوع تغییر یا به تعبیری ابعاد پدیده سیاسی و هدف تغییر، مسابلی است که ماهیت پیچیده

توسعه سیاسی و چالش‌های پیرامون آن را شکل داده‌است (امین‌زاده، 2: 1376). مفهوم توسعه سیاسی از زمان پیدایش اولین دیدگاه‌ها در مورد آن از اواخر دهه 1950 تا به امروز به صورت متفاوت تعریف شده‌است. توسعه سیاسی مفهومی پرمجاده در عرصه نظری و شاید دور از دسترس عمل اجتماعی است. عبور از دروازه‌های توسعه سیاسی و برپایی جامعه توسعه یافته سیاسی در هر کشوری، مستلزم عبور دشوار و گاهی پر مخاطره از یک دوران گذار سیاسی است که اگر بیش از حد طولانی شود، احتمال بازگشت به عقب افزون‌تر می‌شود. دستیابی به توسعه سیاسی یعنی فرایندی که در جریان آن نظام‌های ساده اقتداری سیاسی جای خود را به نظام‌های حق رأی همگانی، احزاب سیاسی و بروکراسی‌های مدنی می‌دهند، نیازمند آگاهی و حرکت عمومی شهروندان از یک سو و پذیرش اراده حاکمان از سوی دیگر است. اندیشمندان چون لوسین پای، گابریل آلموند، جمیز کولمن، لئونارد بایندر، مایرون وینر، دیوید آپتر، هارولد لاسول و ساموئل هانتینگتون در این زمینه مطرح هستند (خوراسگانی و پور مقدم، 2: 1396). لوسین پای یازده تعریف را به عنوان تعاریف توسعه سیاسی مطرح می‌کند که عبارت اند «از: 1- توسعه سیاسی به مفهوم مقتضیات سیاسی و پیش‌نیاز سیاسی توسعه اقتصادی؛ 2- توسعه سیاسی به مفهوم افزایش کارایی اداری و ظرفیت دولت برای اجرای سیاست‌های عمده دولت سازی؛ 3- توسعه سیاسی به مفهوم تبعیت جامعه از الگوی رفتاری مدرن و جانشین شدن صلاحیت‌های اکتسابی به جای ملاحظات انتسابی و جانشین شدن کارکردهای ویژه به جای کارکردهای پراکنده (نوسازی سیاسی)؛ 4- توسعه سیاسی و ظرفیت ساختار اداری دولت و حکومت و ظرفیت و توان تحمل سیستم در برابر چالش‌ها؛ 5- توسعه سیاسی به معنی خلق یک دولت - ملت پایدار و توانا در جهان نو (دولت - ملت سازی)؛ 6- توسعه سیاسی به معنی توسعه دموکراسی، افزایش آزادی، حاکمیت مردم و نهادهای آزاد (دموکراسی)؛ 7- توسعه سیاسی به معنی بسیج عمومی و مشارکت مردم؛ 8- توسعه سیاسی به معنای پایداری و تغییر سامان یافته جامعه؛ 9- توسعه سیاسی به معنای بسیج و قدرت؛ 10- توسعه سیاسی به عنوان جنبه‌ای از پدیده چند بعدی تغییر اجتماعی؛ و 11- توسعه سیاسی به عنوان نوعی احساس وابستگی ملی در امور بین‌المللی»؛ (امین‌زاده، 3: 1376). آلموند و پاول توسعه سیاسی را این گونه تعریف نموده توسعه سیاسی پیامد وقایعی است که ریشه در محیط بین‌المللی، محیط داخلی و نخبگان سیاسی درون سیستم سیاسی دارد. اگر یک سیستم سیاسی در وضعیت موجود قادر به مقابله با مسایل و چالش‌های پیش رو نباشد، زمانی می‌توان آن را توسعه یافته دانست که از قابلیت‌های لازم برای برخورد موفقیت آمیز با این گونه چالش‌ها برخوردار باشد. در غیر این صورت، نتیجه برگشت به عقب یا توسعه منفی خواهد بود. هر سیستم سیاسی با چهار مشکل و چالش مواجه بوده‌است و یا مواجه خواهد شد که عبارت اند از: حکومت سازی، ملت سازی، مشارکت و توزیع یا رفاه (معمارزاده و پاکت طینت، 7: 1385). جان کاتسکی به پیامدهای سیای نوسازی با میانه روی بیشتر و بدبینی کمتر نگرسته است و به این موضوع که برای رسیدن به توسعه یک راه واحد وجود دارد به دیده تردید می‌نگرد. او سیاست را یک تعارض گروهی می‌داند و برای تغییرات سیاسی ناشی از تعارض اهمیت خاصی قایل است. کاستی در کتاب خود به نام «پیامدهای سیاسی مدرنیته یا نوسازی» این فرایند را سیاست نوسازی از درون می‌داند. وی تحول تدریخی جوامع اروپای غربی را از قرن یازدهم به بعد مطالعه کرد و دریافت که این تحول به وسیله‌ی مردم آن جوامع صورت گرفته و برخاسته از درون آن جوامع بوده‌است. از این رو زمان طولانی‌تری برای سازگاری قشرهای مختلف جامعه با آن تغییرات فراهم کرد و شوک تغییر ناگهانی را کاهش داد. از طرف دیگر، کشورهای در حال توسعه با نوسازی از بیرون که توسط بیگانگان یا افراد محلی تحت تأثیر آموزه‌های آن‌ها و یا هر دوی آن‌ها صورت

می‌گیرد، مواجه هستند که مسألتم گسستن ناگهانی پیوندهای گذشته سنتی آن‌هاست (هدی، 1380:78). آیزنشتات توسعه سیاسی را به ساختار سیاسی تنوع یافته و تخصصی شده و توزیع اقتدار سیاسی در کلیه بخش‌ها و حوزه‌های جامعه مرتبط می‌سازد. به نظر او هر اندازه جامعه از ساختارهایی برخوردار شود که هر کدام دارای هویت مستقل برای خود باشند به همان نسبت بر درجه توسعه سیاسی آن افزوده خواهد شد (اعتباریان خوراسگانی و قلی پورمقدم، 1396:6). هاری اکشتین در صدد دستیابی به ابعادی است که تضمین کننده کفایت عملکرد سیاسی باشد. این ابعاد را تحت عنوان ویژگی‌های یک حکومت توسعه یافته در چهار بعد مطرح می‌نماید: 1- پایداری و بقا؛ 2- نظم عمومی؛ 3- مشروعیت؛ و 4- کفایت در تصمیم‌گیری؛ این ابعاد باعث حصول اطمینان از کفایت عملکرد سیاسی سیستم می‌گردند (اعتباریان خوراسگانی و قلی پور مقدم، 1396:6). هانتینگتون نوسازی را بر اساس میزان صنعتی شدن، تحرک و تجهیز اجتماعی، مشارکت سیاسی و رشد اقتصادی مورد ارزیابی قرار می‌دهد و معتقد است، از آنجایی که در فرایند نوسازی و توسعه سیاسی، تقاضای جدیدی به صورت مشارکت و ایفای نقش‌های جدیدتر ظهور می‌کنند، بنابراین؛ نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی‌های لازم برای تغییر وضعیت برخوردار باشد. در غیر این صورت سیستم با بی‌ثباتی، هرج و مرج، اقتداگرایی و زوال سیاسی مواجه خواهد شد و امکان دارد پاسخ جامعه به این نابسامانی‌ها به شکل انقلاب تجلی نماید. از نظر وی هر اندازه یک نظام سیاسی از سادگی به پیچیدگی، از وابستگی به استقلال، از انعطاف ناپذیری و از پراکندگی به یگانگی گرایش پیدا کند، به همان نسبت به میزان توسعه سیاسی آن افزوده خواهد شد (نظری و دیگران، 1392:138). زمان حال، عصاره و فشرده گذشته است و هیچ جامعه‌ای از گذشته خویش خلاصی ندارد. پس هر نوع الگوی توسعه می‌بایست با توجه به گذشته فرهنگی تاریخی هر ملت و چشم‌انداز آینده آن ترسیم شود (بشیریه، 1377:40). این تفاسیر، شاخص‌ها و عناصر مشترک و توسعه سیاسی بین الگوها و نظریه‌های مختلف عبارتند از:

الف) ایجاد نهادهای دموکراتیک که بتوانند مشارکت حقیقی مردم را در تصمیم‌گیری‌ها و ایفای نقش‌های قاطع در محیط سیاسی اجتماعی تضمین کنند. این نهادها باید با ساختارهای فرهنگی و اجتماعی هر جامعه همگونی داشته باشند و تبلور خواست مردم و هدایت کننده علایق آنان باشند (ایوبی، 1377:30).
ب) تأکید بر ایجاد دموکراسی‌ها به جای دموکراسی تا بین اصول و راهکارها در توسعه سیاسی تمایز گذاشته شود. بر این اساس، متفکران اصل دموکراسی را با راهکارهای اروپایی یعنی نظام دموکراسی لیبرال که امری واحد است، یکسان تلقی نمی‌کنند و تکرار تقلید از نهادهای سیاسی اروپایی را در کشورهای جهان سوم موجب شکل‌گیری نظام‌های سیاسی ظاهراً دموکراتیک، اما بی‌بنیان می‌دانند. بنابراین، معتقدند هر کشور بر اساس شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود باید از ابزارهای خاص و الگوهای خاص سیاسی خود برای ایجاد یک جمهوری در معنای اصلی آن، یعنی اداره امور همگانی بهره بگیرد. البته ممکن است این الگو وجوه مشترکی نیز با الگوی غربی داشته باشد، تا زمانی که با مبانی آن نظام در تعارض نباشد (نظری و دیگران، 1392:139).

ج) تمسک به عقلانیت و توجه به برتری آن بر برخی امور جاری در جامعه تا از این رهگذر، با نقادی سنت‌های بومی گذشته و نیز ارزش‌های وارداتی و برخورد گزینشی و عقلانی با پدیده‌های سنتی و پدیده‌های مدرن در مسیر رشد و تعالی جامعه، از جایگزینی مطلق ارزش‌های غربی (تقلید کورکورانه) و حذف بدون گزینش ارزش‌ها و سنت‌های بومی پرهیز شود. در کنار تأکید بر نفی نکردن مطلق مدرنیته و ارزش‌های غربی، باید به تعامل ارزش‌های بومی با وارداتی و نیز نقادی آن‌ها با توجه به نیازها، شرایط و مصالح ملی باور داشت (بشیریه، 1377:41).

5. علل سقوط جمهوری و بازگشت دوباره طالبان

سقوط نظام جمهوریت تک علتی نبوده، بلکه عوامل و علت‌های متفاوت موجب گردید که نظام مبتنی بر جمهوریت و قانون اساسی فروپاشیده و بستر برای تسلط دوباره طالبان فراهم گردد. علل سقوط نظام جمهوری و بازگشت دوباره طالبان را می‌توان به علل‌های داخلی و خارجی تقسیم بندی نمود.

5-1. علل داخلی سقوط جمهوری و حاکمیت دوباره طالبان

علت‌های داخلی سقوط نظام جمهوریت و حاکمیت دوباره طالبان قرار ذیل است:

5-1-1. فساداداری

فساد اداری در موسسات بین‌المللی و در ادارات دولتی جمهوری اسلامی افغانستان به وجود آمده بود، تعداد آمار و کمک‌های که برای افغانستان می‌آمد، بسیار زیاد بود و امیدوار کننده، ولی در مرحله تطبیق می‌رسید، نصف‌اش به کمک‌کننده و نصف‌اش به سازمان‌های کمک‌کننده به عنوان تدارکات اخذ می‌شود و تعداد محدود به افغانستان می‌رسد و در تطبیق آن هزار و یک مشکل وجود داشت (فکوری بهشتی، 1401:29). دیگر مسئله فساد گسترده‌ای اداری دولتی از تقرر گرفته تا حیف و میل منابع و دارای‌های کشور که در اردو، پلیس و دیگر ادارات دولتی به صورت گسترده شاهد بودیم، فساد مثل سرطان تاروپود نظام را می‌خورد، تضعیف می‌کرد و بلاخره باعث شد که نظام یک شبه سقوط بکند. وابستگی شدید حکومت جمهوری به خارجی‌ها در قسمت سیاست‌ها و کمک‌های مادی موجب سقوط کمک‌گردید (احمدی، 1401:10).

از نظر اقتصادی فساد بیش از حد، رشوه‌ستانی، حیف و میل اموال عمومی و گماشتن افراد فاسد بر پُست‌های مهم و شاهرگ‌های اقتصادی و افزون بر اعتماد بیش از به بیگانه‌ها و گرایش به غرب و همچنین بی‌توجهی به داشته‌ها و ظرفیت‌های داخلی مجموعاً دست به دست هم داده باعث سقوط نظام و انحلال بیش از از سه صدوپنجاه هزار نیروی دفاعی و امنیتی گردید (علمی، 1401:27). کارکرد و رویکرد حکومت کرزایی و غنی به شدت ضد مردمی بودند. مردم به صورت مجموع حکومت را به عنوان اداره پر از فساد، پر از تباهی، پراز مزدوری و بیگانه‌پروری، غلامی و وابستگی به بیرون یافتند و درک کردند. یعنی حکومت کرزایی و غنی هر دو به نام جمهوریت در دل مردم کینه کاشتن، فساد درونی از نظر مالی، اداری و اخلاقی در عوج خود رسیده بودند. در همین دو حکومت بود که نظام افغانستان، در درجه اول فساد در سطح بین‌الملل و جهان شناخته شد (مصباح، 1401:2).

فساد در لایه‌ها و ادارات حکومتی گسترش یافته بود و نظارت و کنترل از فساد صورت نمی‌گرفت و در واقع از فاکتورهای تأثیرگذار سقوط نظام جمهوریت فساد بود (حسینی، 1401:3). حاکمیت نیروهای جهادی و تکنوکرات‌های غربی در رأس هرم قدرت دولتی که هیچ کدام شان به منافع ملی تعهد نداشته، به منافع قومی، زبانی، حزبی و سمتی شان توجه داشته، فرصت‌های خوب تغییر وضعیت قربانی فسادهای مختلف شان شد. رشد سریع و آسان فساد اداری بنابر عوامل متعدد سبب شد که کیفیت اجرای کارها از بین رفته ازار نارضایتی مردم بالا شده، در درون نظام نه تنها هماهنگی و اجرای مدیریتی موثر نشد که گروه‌های مافیایی مختلف در نظام جا گرفته سبب شد که نظام از درون فرسوده و پاشیده شود. عدم سپردن کار به اهل کار و استخدام و تقریباً رویه و غیر قانونی افراد به کیفیت دلیل قوی دیگر ضعیف حکومت شد که درون مایه فساد نارضایتی مردم را بیشتر قوی‌تر بسازد. نبود اصل مدیریتی تفیش و کنترل و نظارت و آزادهای سبب شد که مرض سرطانی فساد اداری قویا رشد نماید که باعث متلاشی شدن نظام از درون واقع شد. ایجاد هماهنگی بی‌شرمانه بیرونی‌ها و افغان‌های فاسد، باعث شد فساد واقع شده، زنگ جور زده شده و هر افغان فاسد در فکر آن شده بود که بهترین فرصت

پول و زرانزوی است که باید این امر از کسی کم فکر کرده و با استفاده از فرصت پول و امکانات شان را از هر راه ممکن و حتی وطن فروشانی زاید کند که خارجی‌های مختلف عضو پیمان ناتو عوامل بزرگ شیوع فساد شده، کسی نمی‌توانست با احساس ملی و با در نظر داشت قوانین کشورما و برنامه نامید(انیس، 4:1401). فساد اداری در درون دولت موجب گردیده که ملت از دولت ناراضی شود و زمینه شکاف میان ملت و دولت را فراهم نموده، مردم از فساد حکومت آگاه شده بود و از تداوم و بقاء حکومت حمایت نکردند(موسوی، 10:1401).

فساد گسترده در داخل نظام، استخدام سلیقه‌ای و عدم مسئولیت پذیری مسئولین به عنوان مهم‌ترین عامل سقوط نظام جمهوری محسوب می‌شود(انوری، 15:1401). نظام جمهوریت تبعیض و فساد؛ تبعیض قومی یکی از عوامل فاصله گرفتن مردم و حکومت جمهوری بود. این تبعیض در دوران اشرف غنی به اوج خود رسید، بیداد می‌کرد و به نحوه رسمی شده بود. غنی اعتماد باقی مانده را از میان برد و در دستگاه نظام و بیشتر نهادهای سیاسی تبعیض قومی بیداد می‌کرد. مسئولان تمام نهادهای سیاسی، وزارت خانه‌ها، مکان‌های علمی بر اساس قومیت سمت و زبان تعیین و تقرر حاصل می‌کردند. تخصص و شایستگی چیز غریب بود و هیچ یک از مدعیان وطن دوستی و دموکراسی خواهی به آن اعتناء و توجه نمی‌کرد. وزارت خانه‌ها بدون در نظر پیشینه و تخصص مسئولان میان سران اقوام تقسیم می‌شدند. نهادهای که ذیل وزارت خانه‌ها و دیگر نهادهای بزرگ فعالیت می‌کرد، نیز توسط خویشاوندان وزیران، مقام‌های ارتش و در کل صاحبان قدرت اشغال شده بود و این‌گونه برای چپاول و کارهای غیر قانونی دست باز داشتند(مرتضوی، 19:1401).

5-1-2. فقدان جمهوریت

در بیست سال گذشته نظام جمهوری اسلامی عنوان بود، بر اساس او اصول و معیار نظام جمهوریت حاکمیت استقرار و استحکام نتوانست. در اصول جمهوریت مسایل قومی، سمتی و مذهبی جایگاه ندارد، معیار رأی آزاد و انتخابات و در طول بیست معیار دموکراسی چون انتخابات بود، ولی اصولی برگزار نشد(فکوری بهشتی، 29:1401).

نظام جمهوریت در ابتدا یک نظام شناخته شده و جا افتاده برای همه مردم افغانستان نبود، به این معنی که از ابتداء شکل‌گیری نظام جمهوریت که بعد از نظام شاهی به دست داودخان رقم زده شد با محدودیت‌های روبرو بود که فرصت جاه افتادن نداشت. داودخان کاری نکرد که آحاد مردم در سرار کشور جمهوریت را بشناسد و از برتری نظام جمهوریت را نسبت به نظام‌های استبدادی و شاهی آگاه گردد. عمر آن جمهوریت کوتاه و بعد از کوتاه 7 ثور به پایان رسید و حکومت‌های به بعد از او به وجود آمد، در واقع جمهوریت نبود و در واقع حکومت داودخان هم جمهوریت نبود؛ از درون صندوق آراء بیرون نیامده بود. جمهوریت‌های دیگر که به نام جمهوریت بودند و در دوران‌های ببرک کارمل، حفیظ‌الله امین، نور محمدترکی و نجیب‌الله و این جمهوریت‌ها کاملاً با اغتشاشات، تقابل‌ها و ستیزهای درونی مواجه بودند و هیچ‌گاه مردم طمع جمهوریت را نچشیده‌اند. هیچ‌گونه آشنایی با جمهوریت نداشتند، بلکه شناخت واقع و خلاف انتظار و بلعکس و تحریفی از جمهوریت پیدا کردند. مردم فکر می‌کردن که یعنی نظام شاهی فقط نامش جمهوریت است. حکومت‌های برهان‌الدین ربانی و حکومت‌های دیگر که به وجود آمد دیگر شاهد جمهوریت نبودیم. حکومت جمهوریت حامد کرزایی و اشرف غنی از دل صندوق بیرون نیامده‌اند، با تقلب بسیار فاحش، واضح و روشن به نام جمهوریت شکل گرفتند و این جمهوریت نبود و طبیعی است که وقت دو و سه نسل جمهوریت را با این ویژگی‌ها می‌بینند، هیچ دلبستگی به جمهوریت پیدا نمی‌کنند، بین خودشان و جمهوریت نسبت را برقرار نمی‌بینند. بنابراین، یکی از دلایل سقوط نظام

جمهوریت همین بود که مردم شناخت که از جمهوریت نداشتند خود به خود در برابر این نظام قرار می‌گرفتند، تقابل مردم و جمهوریت شکل گرفته بود و مردم از این حکومت بیزار بودند و از مهم‌ترین عوامل سقوط جمهوریت عدم شناخت مردم نسبت به این نوع نظام بودند (مصباح، 1401:2). عدم مشروعیت نظام به این معنی که نظام جمهوریت در بین آحاد مردم مشروعیت و مقبول نداشت، زیرا رئیس جمهور از درون صندوق رأی به قدرت نرسیده بود با تقلب و فساد قدرت را تصاحب نموده بود (حسینی، 1401:3).

3-1-5. انحصار قدرت

قدرت در نظام جمهوری در افغانستان خلاصه می‌شد به یک فرد آن هم به شخص رئیس جمهور و آن هم شخص اشرف غنی و به احزاب، گروه‌های سیاسی، نماینده‌های اقوام و دیگر کنش‌گران فرصت مشارکت داده نمی‌شد و اگر مشارکت بود بسیار سمبولیک بود. به همین خاطر نارضایتی‌ها بسیار گسترده بود، خود تمرکز قدرت در یک نقطه و در یک جای آسیب‌پذیری‌اش زیاد می‌کند و جلب از دیگر اقلیت و گروه‌ها کم می‌کند. انحصارگرایی گروهی و قومی بر سقوط نظام جمهوریت نقش جدی داشت (احمدی، 1401:10).

از نگاه سیاسی، انحصار قدرت، استبداد، ایستادن در برابر جریان‌های مؤثر سیاسی و چهره‌های مطرح، سیاست سرکوب‌گرایانه و مبتنی بر ناسیونالیست قومی و در نهایت فرار عمدی و ترجیح دادن طالب به عنوان قوم پشتون بر سایر اقوام، از نگاه اجتماعی ایجاد فاصله میان مردم و حکومت، دامن زدن به علیق قومی، نژادی، سمتی و زبانی بود (علوی، 1401:27). خودفروختی سران حکومت، سیاست‌های پشتون‌والی، تقویت قوم‌گرایی و عدم باور به توزیع قدرت و مشارکت سیاسی موجب گردید که پشتون‌ها به دنبال انحصار قدرت حرکت نمایند و این انحصار قدرت از راه انتخابات و دموکراسی در افغانستان امکان پذیر نبود، بلکه از طریق تفویض قدرت به گروه طالبان که با شعار دینی و منطق قومی و تباری و زور در پی حذف دیگران و حاکمیت مطلق پشتون بود، قدرت را به آن‌ها تفویض نمود (حسینی، 1401:3). کاربرد تبعیض‌های گوناگون زبانی، حزبی، سمتی و گروهی از سوی نیروهای داخلی اسباب بی‌کفایتی را سبب شده، زمینه نفوذ کشورهای بیرونی و به خصوص پاکستان را فراهم نموده آن‌ها بمب‌های مختلف در درون نظام جاسازی کردند که توجه و علاقمندی به نظام کم شده، نیروهای ستون پنجم در جامعه و نظام به خوبی و آسانی شکل گرفتند و در درون نظام فضا و هوای رشد نیروها و احساس ملی ضعیف شده رفت و نظام قومی، تفنگ سالاری، زورگویی و روشنفکر ستیزی حاکم شد (وزیرگل، 1401:4).

4-1-5. فرهنگ پشتون

عوامل فرهنگی نیز بر سقوط جمهوریت نقش داشته است، معرفت دینی قوم پشتون در افغانستان بسیار عجیب است؛ به تعبیر بهتر در معرفت پشتون‌ها فرهنگ قبیله‌ای حاکم است و نه فرهنگ دینی؛ یعنی پشتون‌ها رویکردشان و نگاه‌شان به دنیا، محیط و انسان عجیب است. به قضاء و قدر بسیار معتقد اند، اما به شدت کنشگر بوده و خصوصاً در 30 سال اخیر عده از نخبگان پشتون برای احراز قدرت سیاسی در سطح مملکت و آن‌ها هیچگاه به کمتر از حاکمیت انحصاری و کامل راضی نبودند، طرحی را تعریف نمودن که تمام طوایف پشتون را به استخدام گرفتند. آن‌ها نسل سه دهه اخیر را از آموزش محروم نگاه کردند، خودشان آموزش‌های به نام دین به این نسل سی سال اخیر دادند، شورای کویته که تصمیم سیاسی برای پشتون‌ها می‌گرفت، آن‌ها تمام مراکز که مربوط به نصاب آموزشی، وزارت

آموزش و پرورش افغانستان می‌شد، حرام اعلان کردند. بعداً خودشان مدارس دینی ایجاد کردند و آن مدرس‌های دینی اصرار بر حفظ قرآن و بر حفظ احادیث می‌کردن و برای طلاب دشمن تعریف کردند. دشمنی‌شان با آمریکا و کسانی که در همسویی با آمریکا همانند دولت افغانستان، نیروهای اداری، کارمند دولت افغانستان، نیروی‌های امنیتی، ارتش افغانستان و موسسات همسو با آمریکا تلقی می‌کردند. نسل که به وجود آمدند بسیار یک دنده، عاشق خُریان بهشتی، بی‌سواد، فاقد هرگونه قدرت تحلیل و ارزیابی از وضعیت بودند. برای آنها گفته شد که زبان پشتو قداست دارد و شعرهای که سرودن، حضرت سلیمان، حضرت آدم و بی‌بی هوا به این زبان صحبت کرده‌است. پشتون‌ها بین 30 الی 35 درصد کل جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند، به شدت جسور هستن و برای‌شان سال‌ها القاء شده که افغانستان مال افغان‌ها است و شما افغان‌های اصیل هستین و قدرت حق مسلم شماست. چنانچه در سال 1371 برهان‌الدین ربانی به عنوان یک فارسی زبان و غیر پشتون به قدرت می‌رسد، گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی در استان میدان وردک سخنرانی نمود، در آن سخنرانی گفته بود که پشتون‌ها ناموس‌تان از دست‌تان رفته و ناموس شما حکومت است و برای نجات و حفاظت ناموس‌تان اقدام بکنید و از چنگال دشمن در بیاورید. دست‌اندارکاران بسیج نمودن پشتون برای احراز قدرت سیاسی در سطح مملکت، قرائت افراطی از اسلام را به این‌ها تزریق کرده‌اند و قرائت افراطی اسلام یکی از نتایج و پیامدهایش موضوع بی‌سابقه انتحار بود که این‌ها کلمه استشهاد را به آن به کار بردند و این را به عنوان یک فرهنگ مبارزه جاء انداختند. در سقوط جمهوریت دیدیم که این رویکرد نظامی پشتون‌ها بی‌سابقه بود و در دیگر نظام‌ها و اقوام دیگر نه سابقه و نه مانند داشت، بر پشتون‌ها دست‌آورد ایجاد کرد. از طرف دیگر شاهد رجوع بی‌سابقه جوانان پشتون در مدارس دینی بودیم و یک نمونه‌اش این است که چند از جوانان پشتون در مبارزه با دولت غنی کشته شدند و آن‌ها در قبرستان‌های شیعه از سر ناچاری و یا زور آورده بودند، دفن کردند. وقت زنان شیعه به فاتحه‌شان در شهرستان لجریز در استان میدان وردک و از آن‌ها پرسیده بودند که چرا به جوانان تان اجازه می‌دهید که به جنگ بروند؟ جوانان ما حرف ما را قبول نکردند و گفتند که ما در راه خدا شهید شویم و 71 نفر را از اقارب خود را شفاعت کنیم و این شانس و توفیق را که می‌خواهد از دست بدهد. علاوه بر آن پشتون‌ها برای بسیج کردن نسل سی سال اخیر از حمایت‌های جامعه‌شناسان و روان‌شناسان خارجی برخوردار بودند و الی بسیج کردن این مجموعه کلان انسانی، کار ساده نیست که در ظرف یکسال و دو سال اتفاق بی‌افتد، بلکه نیازمند سال‌ها زحمت کشیدن و تحقیق کردن و شناسایی خصوصیات روحی، مجموعه و گروه قومی تأثیرگذار است (مصباح، 2:1401). عدم شکل‌گیری ملت در افغانستان، ترویج فرهنگ قوم و قبیله‌گرایی (پشتون‌گرایی) زمینه را برای سقوط جمهوریت فراهم نموده‌است (موسوی، 10:1401).

5-1-5. حمایت ملی از طالبان

حکومت کرزایی و غنی طالبان را زنده و احیاء دوباره نمودند. این احیاء دوباره مردم بیدار و بصیر را نسبت به جمهوریت بدبین ساختند از طرف دیگر حکومت‌های کرزایی و غنی از درون روابط بسیار تنگاتنگ با حلقات تصمیم‌گیرنده و اثرگذار طالبان داشتند. ما از برادر گفتن‌های کرزی و از انتقال بعضی از عناصر تأثیرگذار و هم‌چنان از چهره‌های نظامی طالبان از سمت‌های جنوب و حتی از پاکستان به سمت شمال افغانستان، این نکته را فهمیده می‌شود. آزاد کردن هزاران زندانی و اعدام نکردن و تطبیق نکردن قوانین جزایی افغانستان بر مجرمین جنگی نشان دهنده یکسری ارتباطها، رفاقت‌ها و هماهنگی‌ها بین سران دولت جمهوری اسلامی افغانستان و طالبان وجود داشته‌است. خلیل‌زاد از بیرون به کمک چهره‌های تیز پشتون‌ها در آمریکا توانست که طالبان را مطرح کند و طرح برای‌شان

ایجاد نموده و لابی‌گری کند. اشرف غنی را وادار به دست کشیدن از حکومت می‌کنند و زمینه را مساعد برای ورود و قدرت‌یابی دوباره و مجدد طالبان می‌کند. از طرف دیگر سران پشتون در جمهوریت همواره تنش‌زایی کردند، همواره اقوام غیر پشتون را تحقیر کردند، همواره به پشتون‌ها اندیشدند، همواره علیه اقوام دیگر توطئه کردن و توطئه‌ها نظامی، امنیتی، سیاسی و اقتصادی بوده‌اند و این‌ها اندیشدن که به این نتیجه رسیدند که جمهوریت نظام نیست که پشتون‌ها بتواند به تمام قدرت برسد و به دنبال چاره بودند که این کار را کردن و هماهنگی بین تیم غنی و طالبان وجود داشته و فقط مهره‌ها عوض شدند، زمینه تغییر و زمانه به هم خورد (مصباح، 2014: 2). خلیل‌زاد در موضعش به صراحت گفت که ما در جنگ شکست خورده‌ایم، این را باید درک کنید. یک قرص نان است این را یک نفر می‌خورد، می‌خواهیم این را نصف کنیم. طالبان می‌گوید که ما به تنهایی حکومت نمی‌توانیم ما به نیروی متخصص ضرورت داریم. ما آدم‌های متخصص نیستیم که حکومت‌داری را بلد باشیم. زمان محدود و فرصت محدود باست. در زمان محدود تصامیم مهم باید بیگیرید و گرنه زمان از دست شما می‌رود (احمدی، 2014: 18).

5-1-6. نارضایتی مردم از حکومت

رئیس جمهور اقاریب، نزدیکان و دوستان حتی از یک قوم خاص اشخاص و افراد را در مقام‌های بلند حکومتی بدون در نظر داشت شایسته‌سالاری گماشته بود و این یک نوع نارضایتی گسترده‌ای را در بین مردم ایجاد کرده بود و از طرف دیگر باعث می‌شد که ادارات و ساختارها و خصوصاً ساختارهای نظامی به شکل حرفه‌ای و درستش مدیریت نشود و کارها به نحوه اساسی پیش نرود و به همین خاطر روزانه شاهد قربانی سربازهای زیادی بودیم و هر جای پُسته‌های نظامی سقوط می‌کرد و یک بخشش عدم کفایت مسئولین امور بود. نظام پشتوانه مردمی نداشت، چندین انتخابات برگزار شدند، متأسفانه؛ انتخابات‌ها مهندسی می‌شد، تقلب گسترده صورت می‌گرفت و کسانی به منابع و مراکز قدرت دست داشتند و آن‌ها دوباره برنده می‌شدند؛ آراء مردم ارزش نداشت و به این خاطر مردم خود را در دورن نظام احساس نمی‌کردند، ساختار جمهوری و دموکراسی فقط ساختار بود، محتوایش کاملاً پوچ و تهی بود و به این خاطر بسیار زود سقوط کرد و حمایت مردمی را نداشت و انتخابات‌های واقعی نبود، تقلب گسترده وجود داشت. به جای اینکه به مردم تکیه کند، بین حمایت‌های المللی و مردم توازون ایجاد کند، تمام تکیه و پشتوانه خود را به کمک‌های خارجی‌ها بسنده کرده بود. علاوه بر آن دولت مطابق سیاست‌ها و خواست خارجی هم پیش نرفتند و باعث شد که نظام بسیار زود سقوط کند (احمدی، 2014: 10).

نظام جمهوریت با زور و سر نیزه و حمایت مالی سیاسی و دیپلماتیک نیروهای اشغال‌گر خارجی ناتوان و همفکران آن ایجاد شده بود، کمک‌های مالی و وجود نیروهای نظامی شان اسباب رضایت مردم را بر آورده نتوانست که روحیه بیگانه ستیزی روز به روز در بین مردم قوی شده، اجراءات و عملکردهای غیر انسانی و ظالمانه خارجی سبب شد که حمایت مردمی دولت کم شود. بمباران، تلاشی خانه‌ها، چاه‌ها، شکنجه و آزار اذیت مردم توسط خارجی‌ها عامل دیگر شکست دولت را فراهم نمود. رشد و توسعه قاچاق موادمخدر، معادن افغانستان و منابع طبیعی کشور عامل قوی تأثیرگذار بر نارضایتی مردم از حکومت گردید. عدم توجه به حاکمیت قوانین و سواستفاده از موقوف به اشکال مختلف که سبب نارضایتی مردم شده از آنجا که کار را با معیاری قانونی و علمی به پیش برده می‌شدند، اسباب نارضایتی مردم را فراهم نموده، کارمندان ادارات احساس مالکیت نسبت به منافع و ارزش‌های دولتی

نکرده با گذشت هر روز فاصله میان مردم و دولت وسیع شده، دولت و بخصوص حکومت پشتیبانی مردم را به تنها از دست داد که نسبت به امنیت و انکشاف جامعه بی طرف شده و حتی گاهی ترجیح می داد که در خدمت مخالفین باشد (انیس، 1401:4).

5-1-7. نقض قوانین

سقوط نظام جمهوری از ابتداء تا کنون با نقض قانون شروع شد. از زمان شکل گیری جمهوری دو دستگی به وجود آمد، نقض قانون بود. تقلب در انتخابات به عنوان نقض قانون بود و حکومت که به وجود آمد حکومت نامشروع بود. در زمان کار جمهوری قانون اساسی و سایر قوانین در موارد بسیار متعدد بسیار نقض شده است. برکناری بسیار از ژنرال نظامی، روی کار آوردن بعضی از ژنرال و افراد که ژنرال نبودند، یک شبه ژنرال شدند. در بخش تقسیم بندی منابع نا متعادل بود و از پارلمان تصویب می شد تا آخر؛ در قسمت جذب و استخدام نیروی متخصص قانونی اساسی و سایر قوانین نقض می شد. تبعیض با ریشه دینی - مذهبی و قومی خودش نقض قانون اساسی بود. در زمان مذاکره و معامله که صورت می گرفت، خودش نقض قانون اساسی بود، لوی جرگه که شکل گرفت سعی کردن که مشروعیت قانونی دهید، ولی مشروعیت قانونی نداشت. به طور مثال چند هزار زندانی آزاد شدند، در حالی که آزادی زندانیان در قانون اساسی و هم در قانون شکلی مثل قانون اصول محاکمات اینها هیچ مرجع صلاحیت آزادی را ندارد، طبق قانون، یکی اعدام شود، یک بیست سال حبس شود. پنج هزار زندانی را آزاد می کند، خودش نقض قانون بود. مسئله پروسه مصالحه ملی علان شد، مسئله مصالحه ملی در کار نبود، بلکه معامله قومی بود. در قسمت عزل و نصب، خیانت ملی، جرایم علیه امنیت ملی داخلی و خارجی در ایام جنگ با طالبان بود، موارد بسیار متعدد بود که می شد، بسیاری از ژنرالها، فرماندهها و استان داران به جرم خیانت ملی و یا جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی محکمه کنیم و براساس مواد قانون محاکمه کنیم. واگذاری استانها خودش نقض قانون بود. مورد را پیدا نمی توانید که آنها در چارچوب قانون عمل کرده باشد و نتیجه اش منفی باشد، همه اش نقض قانون بوده است (حقیقت، 1401:8).

5-1-8. فروپاشی ارتش

بر اساس سخنان خالد پاینده آخرین وزیر مالیه کابینه اشرف غنی و اوارق پاکستان که چند سال قبل واشتتگتن پست آن را منتشر کرد، می توان گفت که آنچه ایالات متحده آمریکا و متحدان داخلی آن در مورد ظرفیت ارتش افغانستان می گفتند؛ کاملاً دروغ بوده است. ارتش افغانستان که به طور برق آسا فروپاشید واقعی نبود، طبق اظهارات خالد پاینده شاید ارتش افغانستان چهل یا پنجاه هزار نفری بود که مقام های ارشد حکومت به دروغ برای مردم سه صد هزار نفر اعلام کرده بودند. بخشی زیادی از فرماندهان این ارتش کوچک مصروف دزدی از پول نان سربازان خویش و مصرف سفر و سیاحت بیرون از کشور بودند. بخش قابل ملاحظه ای نیروی جنگی نیز در بدل پول می جنگیدند. ارتش هیچ علامت ملی و روحیه حفظ تمامیت ارضی کشور را نداشت، همین بود که کل کشور فقط طی 11 روز به دست طالبان افتاد (مرتضوی، 1401:19). «سربازان افغان اگر مقاومتی هم از خود نشان می دادند، صرفاً برای دفاع از مال، ناموس و شرف خود بود نه خدمت به دولت فساد اشرف غنی که برای آن هیچ مشروعیتی نبودند. مصاحبه های انجام شده با سربازان افغان نشان می دهد آنها هیچ تعهدی به دولت نداشتند و وقتی نیروهای آمریکایی پایگاه برگرام را تخلیه کردند، اندک امید خود را برای تداوم حضور اشرف غنی در قدرت از دست دادند. سربازان به صراحت اعلام می کردند ارزش ندارند انسان جان خود را برای دولت اشرف غنی به خطر بیندازند» (دولت آبادی، 1400:110). «نیروهای افغان اگر هم توانایی مقاومت کردن داشتند، فاقد اراده لازم برای جنگ بودند. بسیاری سربازان از سر اجبار

و بیکاری و نه از روی علاقه و اعتقاد به دولت غنی به نیروهای نظامی پیوسته بودند. آن‌ها هیچ فرصت شغلی بهتری در بخش دولتی نداشتند و روند برنامه توسعه‌ای دولت، چشم‌انداز روشنی برای استخدام آن‌ها در آینده عرضه نمی‌کرد (دولت‌آبادی، 1400: 111).

2-5. علل خارجی سقوط جمهوریت و حاکمیت دوباره طالبان

علل خارجی سقوط نظام جمهوریت و حاکمیت مجدد طالبان را می‌توان چنین برشمرد که عبارتند از:

5-2-1. عدم اختیار در جنگ و صلح

موجودیت ناتو در رأس آن ایالات متحده آمریکا، تداخل در وظایف موجود بود و به عبارتی دیگر مسئولین جمهوری اسلامی در جنگ و صلح اختیار عام و تام را نداشت. عدم استقلال مسئولین جمهوری اسلامی افغانستان در تصمیم‌گیری‌های جنگ و صلح بودند که عامل عمده در شکست جمهوریت توافق نامه صلح دوحه بود که خلیل‌زاد به نمایندگی از ایالات متحده آمریکا تقریباً با طالبان در دوحه قطر امضاء کرد و او مقدمه شکست نظام جمهوری و پیروزی طالبان بود (فکوری بهشتی، 1401: 29). عدم قاطعیت در مواجهه و جلوگیری از حملات طالبان در مواضع نیروهای ارتش باعث گردید که گروه طالبان روز به روز بر خاک افغانستان مسلط شود و اتخاذ سیاست عقب نشینی تاکتیکی حکومت و نیروهای ارتش اجازه و اختیار جنگ و حمله بر طالبان نداشتند و این امر باعث گردید که کنترل جنگ از دست دولت خارج گردد و آهسته آهسته زمینه مسلط شدن و پیروزی طالبان فراهم شدند (حسینی، 1401: 3).

2-5-2. موافقت‌نامه صلح دوحه

جامعه جهانی و آمریکا تأکید بر صلح داشت که در آن صلح، طالبان جزء از یک سیستم باشد نه مالک تمام سیستم؛ در این صلح برداشت آمریکا بر این بود که حفظ و تدوام نظم مبتنی بر قانون اساسی ممکن و مسیر نیست، یعنی ما نمی‌توانیم نظم مبتنی بر قانون اساسی و مبتنی انتخابات و انتقال قدرت از یک رئیس جمهور منتخب به رئیس جمهور منتخب بعدی حفظ کنیم. صلح با طالبان مستلزم این است که به صورت موقت نظم مبتنی بر قانون اساسی که انتخاب رئیس جمهوری بعدی توسط مردم باشد، از دست بدهیم که در ادبیات سیاسی به آن دولت موقت و انتقالی گفته می‌شود؛ یعنی رسید به صلح بدون تشکیل دولت انتقالی و دولت موقت از نگاه آمریکایی ممکن نبود. صلح مبتنی بر توقف دولت و نظم مبتنی بر قانون اساسی باید به دولت انتقالی و موقت ختم می‌شد و این مسئله در سخنان دیپلمات‌های دوحه و سخنان خلیل‌زاد صریح فهمیده می‌شود. اعلامیه کنفرانس ژنوا هم به دنبال همین مطلب است. اعلامیه که کشورهای حامی در کنفرانس ژنوا به حمایت از افغانستان در ژنوا صادر کرده‌است، متضمن این نکته بود که ما از دولت و نظام افغانستان مبتنی بر یک شرط حمایت می‌کنم، شرط این است که دولت افغانستان صلح کند. دولت افغانستان هم به آسانی به صلح و قبول هزینه‌های آن نیست، در حقیقت آن‌ها تأکید یکسان می‌کرد. دولت افغانستان و طالبان باید صلح کنند، مطابق خواست خارجی‌ها صلح کنند (احمدی، 1401: 18).

پیش فرضه‌های طرح صلح چه بود؟ نخست، طالبان صلح‌پذیر است؛ چنین تلقی می‌شد که طالبان صلح‌پذیر است و البته آمریکایی به طالبان تردید داشتن و در صورت عدم پذیرش صلح از سوی طالبان از ابزارهای فشارهای اقتصادی نام می‌برد، اما از افغانستان در صورت حمایت می‌کنیم که چه طالبان و چه غیر طالبان باشد که صلح کند. اگر صلح در افغانستان به وجود بیاید، این کشور را منزوی نمی‌کنیم و باید طالبان جزء یک ساختار باشد و نه مالک کل ساختار و اگر این برنامه محقق نشود، افغانستان به انزوا می‌رود و از کمک‌های مالی بین‌المللی و از حمایت‌های سیاسی بین‌المللی محروم می‌شود،

پروژه‌های مبتنی بر صلح در افغانستان تطبیق نمی‌شود، وقت سوال مطرح می‌شد که طالبان این تهدید را درک می‌کند، درک عمیق از این تهدید دارد که بر این اساس تصمیم بگیرد، خودشان تردید داشت. طرح تغییر طالبان بیشتر در ادبیات خلیل‌زاد صریح مطرح بود، خلیل‌زاد صریح می‌گفت که وقت منافع را بین همه جوانب تقسیم کردیم، همه جوانب راضی می‌شوند و او فکر می‌کرد که طالبان دنبال رسیدن به منفعت است، وقت به منفعت خودش برسد به صلح حاضر می‌شود. دوم، آمریکا گزینه پیروزی در جنگ را غیر محتمل می‌دانست؛ احتمال پیروزی در جنگ ضعیف شده و ما نمی‌توانیم پیروز شویم. به صراحت خلیل‌زاد می‌گفت که در جنگ شکست خوردیم، متوجه هستیم یا نی؟! چون در جنگ شکست خورده‌ایم، نمی‌توانیم از ادبیات بیست سال پیش در مقابل طالبان استفاده کنیم. یا مواضع بیست سال پیش را در برابر طالبان بگیریم. کارشناسان آمریکا می‌گفتند که به گذشته بر نمی‌گردیم و جنگ شدید را علیه طالبان شروع نمی‌کنیم، یا فشارهای شدید را علیه حامی طالبان که پاکستان باشد، ایجاد نمی‌کنیم و به وجود نمی‌آوریم و به گذشته بر نمی‌گردیم و گذشته را غیر قابل برگشت می‌دانست. از موضع رئیس جمهور غنی نگران بود، فکر می‌کردند که ممکن است طالبان تن به صلح ندهد، رئیس جمهور غنی هم تن به صلح ندهد و نوع خطر در راه تحقق صلح تلقی می‌کرد. وقت آیین نامه مذاکرات صلح از سوی اشرف غنی تأیید نشد، نگرانی‌ها از دو جهت شدت پیدا کرد، یک، آیا رئیس جمهور افغانستان حاضر به صلح است یا حاضر به صلح نیست؟ یا به هر قیمت شده می‌خواهد قدرت خود را تداوم دهد! می‌خواهد قدرت‌ها را به دنبال خود بکشانند یعنی از وضعیت و ضرورت که افغانستان دارد از آن به عنوان یک حربه و یک وسیله استفاده کند که جهان او را بپذیرد. یعنی یک بازی همه و هیچ باشد، یعنی یا غنی باشد، یا هیچی نباشد. این ترس را در ذهن‌ها شدت بخشید. نگرانی دوم، این بود که مالک صلح کی است؟ چه کسی از جانب جمهوریت تصمیم می‌گیرد؟ قبلاً برداشت بر این بود که مطابق موافقت نامه صلح میان جناح‌های انتخاباتی در کابل منعقد شده بود، شورای عالی مصالح ملی شکل گرفته بود و جهان از او حمایت می‌کرد. برداشت بر این مرکز تصمیم‌گیری و اینکه صلح چگونه باشد؟ شورای عالی مصالح ملی است که ذینفع در تداوم وضع موجود دانسته نمی‌شد. اما اگر مالک صلح و تصمیم‌گیری نهایی رئیس جمهور غنی باشد، او ذنفع در تداوم قدرت است. بنابراین، مخالفت او با موافقت که صورت گرفته بود، نگرانی را تشدید کرد. گویا مالک صلح و تصمیم‌گیر نهایی رئیس جمهور غنی است و نه شورای عالی مصالح ملی در جنگ و صلح نقش ندارد. سه، نگرانی از مواضع رئیس جمهور غنی و اینکه تصمیم‌گیرنده اصلی در افغانستان کیست؟ چه کسی در افغانستان تصمیم می‌گیرد؟ صلح شود یا صلح نشود؟ (احمدی، 19:1401).

بر اساس گزارش مطالعات افغانستان، نگاه آمریکا نسبت به صلح افغانستان این بود که حاوی چند نکته مهم است: اول) ما به گذشته بر نمی‌گردیم و جنگ علیه طالبان را تشدید نمی‌کنیم. کار نمی‌کنیم که باعث تداوم و تشدید جنگ علیه طالبان از طرف آمریکا شود. دو) در نکته دوم سه سناریو مطرح بود: سناریو نخست، مورد حمایت آمریکا است و مورد حمایت این گروه مطالعات واقع شده خروج مشروط باشد، دلیل اول) پیشاپیش تاریخش اعلام نشود، بلکه مشروط باشد به امضاء موافقت‌نامه صلح میان طالبان و جمهوری اسلامی افغانستان، معنی‌اش این بود که کوشش‌ها، تلاش‌ها و حمایت‌ها از نظام و از دولت ادامه پیدا کند، چه به لحاظ نظامی و چه به لحاظ کمک‌های بشردوستانه، کمک‌های انکشافی ادامه پیدا کند، تا وقت طالبان حاضر به صلح شود. آمریکا در این زمینه حوصله نداشت. دوم) نظم مبتنی بر قانون اساسی را حمایت نمی‌کنیم، معنی‌اش این نیست که دولت یا رئیس جمهور غنی حکومت

خود را ادامه دهد، معنی‌اش این بود که یک دولت انتقال تشکیل شود. یک دولت موقت ایجاد که در آن طالبان و حامیان جمهوریت حضور داشته باشد. سوم) تداوم حمایت مشروط به اصلاحات بود. سناریو دوم) این بود ما کلاً از مذاکرات دوحه خارج می‌شویم، آمریکا از مذاکرات دوحه خارج می‌شود، موافقت نامه صلح دوحه که میان طالبان و آمریکا به انجام رسیده کن لم یکن تلقی می‌شود. معنی‌اش این است که دوباره به جنگ بر می‌گردیم.

سناریو سوم) این بود ما در تاریخ مشخص در اول ماه می 2021 از افغانستان خارج می‌شویم. حمایت محدود خود را از دولت، اردو، نظام افغانستان ادامه می‌دهیم. تا یک صلح بین دولت افغانستان و طالبان امضاء شود، منتها در این سناریو اینکه بتوانیم امتیاز کلان از طالبان بگیریم، منتفی دانسته شده بود و در واقع روی این نکته تأکید شده بود که امتیاز بیشتر به طالبان داده شود. آن مفهوم دولت همه شمول بود که بعدها به زبان‌ها افتاد. حوادث نشان داد که آمریکا به سمت انتخاب سناریو سوم رفت (احمدی، 18:1401).

موضع خلیل‌زاد نسبت به موافقت‌نامه این بود او از غنی به شدت نگران و ناراحت بود که زمان را دارد از بین می‌برد. شما باید طرح داشته باشید و طرح خود را همین اکنون روی میز بگذارید. در نهایت جانب سوم که ما باشیم طرح ارایه کنیم. شورای عالی مصالح ملی نتوانست خوب مدیریت بتواند و دوگانی در ساختار ملی وجود داشت. لذا خلیل‌زاد طرح داد و آن هم اجلاس ترکیه بود که او هم با مخالفت طالبان مواجه شد و به سرانجام نرسید. پیشنهاد تیم نماینده دولت به خلیل‌زاد این بود که دفاع و حکومت داری غیر متمرکز صورت گیرد و در غیر آن صورت دفاع مشکل است، خلیل‌زاد در جواب گفت که بسیار دیر شده است. در زمان مذاکرات پیشنهاد طالبان این بود که رهبری از طالبان باشد و اقوام دیگر در قدرت مشارکت داشته باشد (احمدی، 18:1401).

موضع رئیس جمهور غنی نسبت به صلح افغانستان؛ تداوم نظم مبتنی بر قانون اساسی، مشروعیت حقوقی در افغانستان از بین نرود، بر یک سناریوی دو مرحله تکیه می‌کرد: اول تداوم قدرت خودش، دوم انتقال قدرت به گونه باشد که از یک رئیس جمهور منتخب به رئیس جمهور منتخب دیگر صورت گیرد. طالبان تحت همین نظم قانونی شریک قدرت شود. شورای عالی مصالح این طرح را به عنوان گزینه ب‌بپذیرفته بود. باعث شده بود که تصمیم‌گیری، قاطع، به موقع و سریع در رهبری افغانستان صورت نگیرد. در سناریو دوم در موضع غنی چند نکته وجود داشته داشت: یک، مشروعیت در افغانستان باشد و آن مشروعیت مبتنی بر لوی جرگه باشد. در صورت حکومت همه شمول را می‌پذیریم که لوی جرگه دوصد نفری صورت تشکیل شود و این موضوع را تداوم قدرت و تداوم سنت می‌دانست. دوم، عدم اعتنایی به صلاحیت شورای عالی مصالح ملی، رهبری مصالح از شورای عالی مصالح ملی تضعیف شده بود، مرکز اصلی تصمیم‌گیری شورای عالی مصالح ملی نبود، غنی فرصت‌ها و زمان را از ما گرفت (احمدی، 19:1401).

تطبیق بیانیات وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش ایالات متحده آمریکا در کانگرس این کشور عامل عمده فروپاشی حکومت و نظام افغانستان توافق‌نامه صلح دوحه میان ایالات متحده آمریکا و گروه طالبان بود. با آنکه افغانستان یک تجربه تلخ چنین توافق در گذاشته داشت. روشنفکران، روزنامه‌نگاران و تحلیل‌گران سیاسی از سر انجام بد آن برای ایالات متحده آمریکا هشدار داده بودند. ایالات متحده بدون توجه به هشدارها و اعتراض به حاشیه بردن و منزوی ساختن حکومت افغانستان با گروه طالبان مذاکره و توافق‌نامه امضاء کردند. این کار برای گروه طالبان مشروعیت داخلی، منطقه‌ای و جهانی بخشید. بعد از آغاز مذاکرات آمریکا با طالبان ایران، روسیه، چین، ازبیکستان و دیگر کشورها میزبان طالبان

بودند. ایالات متحده آمریکا جایگاه گروه طالبان را هم سطح حکومت افغانستان قرار داد. از سوی دیگر به نظر می‌رسد به همین دلیل که اشرف غنی و حلقه‌ی کوچک او خلاف خواست ایالات متحده آمریکا با طالبان و پاکستان نشست‌های و مذاکرات پنهانی را راه انداختند، زیرا طالبان که در دوحه برای مذاکره و نماینده دولت افغانستان به سر می‌بردند، انتظار فروپاشی نداشتن و بر اساس بیانات آنان قرار نبود تحول به شکل فروپاشی کامل باشد و اما غنی و حلقه‌ی کوچک او کابل را هماهنگ شده به گروه حقانی تسلیم کردند، این چیز بود که ایالات متحده آمریکا و همه‌ی نیروهای مترقی افغانستان را به بحوط فرو برد (مرتضوی، 1401:19).

حکم رئیس بایدن برای خارج شدن نیروهای آمریکایی از افغانستان و آن ضرب العجل بلاخره زمینه و فرصت برای پیروزی طالبان فراهم شدند. در نتیجه طالبان کمتر از یک ماه تمام شهرستان‌های افغانستان را تصرف کرد و کمتر از 11 روز تمام استان‌های به شمول پایتخت افغانستان تحت سلطه خود در آورد، فعلاً نظام تحت عنوان امارت اسلامی مستقر است و زمام امور را در اختیار دارند (فکوری بهشتی، 1401:29). توافق آمریکا با طالبان در دوحه، ایده قسمت کردن قدرت در کابل و خروج شتابزده آمریکا از افغانستان موجب سقوط نظام جمهوریّت گردید (حسینی، 1401:3). معاملات سیاسی پشت پرده آمریکا با طالبان مخصوصاً توافق دوحه زمینه سقوط نظام جمهوریّت را فراهم ساخت (انوری، 1401:14).

3-2-5. رقابت کشورهای منطقه با آمریکا

فشار و نفوذ کشورهای همسایه چون پاکستان و ایران و سایر کشورها و قدرت‌های منطقه‌ای چون چین و روسیه سبب شدند که نظام سیاسی پایه‌های مردمی خویش را از دست داده و اعضاء ناتو و از آن جمله آمریکا بر نظام بی‌باور شده در فکر آن شدند که منافع خود را از طریق طالبان اجرا نموده و حکومت کابل اعتبار خود را کامل از دست داده‌بود. تضاد منافع نیروهای ناتو و کشورهای منطقه باعث گردید که کشورهای منطقه در پی علاج در سقوط نظام افغانستان کارهایی برای سقوط نظام انجام دهند. طویل شدن جنگ افغانستان برای قوای ناتو و در جازدگی نیروهای داخلی و خارجی در تأمین منافع خارجی دلیل دیگری واقع بود که تلفات انسانی نیروهای خارجی و مصارف ملی کشورهای حامی افغانستان بیشتر شده، آمریکایی‌ها خواستند که پای خود را از جنگ طولانی افغانستان کشیده و با امضای پیمان امنیتی با طالبان منافع شان تأمین شوند و استفاده نادرست از وضعیت ژئوپلیتیک افغانستان توسط کشورهای خارجی و تهدید خارجی و تهدید به دیگران واقع نشود (انیس، 1401:4). از دیگر عوامل فروپاشی دخالت حریفان منطقه‌ای ایالات متحده بود که آمریکا همانند دیگر ابرقدرت‌ها و امپراتوری‌ها با جنگ مردم افغانستان و مزاحمت کشورهای بیگانه مواجه شد (مرتضوی، 1401:19).

4-2-5. رویکرد آمریکا نسبت به افغانستان

ایالات متحده آمریکا که طولانی‌ترین جنگ را در افغانستان پشت سر گذاشت، یک تریلیون دلار مصرف کرد و هزاران سرباز کشته و زخمی داد. آمریکا هیچ‌گاه حکومت‌ها و مقام‌های دست‌اندرکار افغانستان را جدی زیر فشار قرار نداد و از آنان حساب نگرفت، آمریکا یا نظاره‌گر برگزاری انتخابات‌های پر از تقلب یا حامی آن بود. ایالت متحده آمریکا از همان اول در پی ساختن حکومت و نظام دموکراتیک نبود، برای همین در سال گذشته نیروهای فاقد و بی‌باور به ارزش‌های دموکراتیک، نهادهای سیاسی افغانستان، اشغال کرده‌بودند، این نیروها در 20 سال گذشته، فقط به معیشت و اذدیات سرمایه خود می‌اندیشیدند. ایالات متحده آمریکا در افغانستان، مصروف بلند منزل سازی، عیش و نوش و مردم آزاری بودند. حامی اصلی نظام فروپاشیده ایالات متحده آمریکا بود. ایالات متحده آمریکا طی بیست

گذشته پول، سلاح، تجهیزات و خون داد. بر اساس بیانات جو بایدن طی بیست گذشته آمریکا یک تریلیون دلار صرف تجهیز و آموزش صدها هزار نفر امنیتی و نظامی افغانستان کرد تا هنگام خروج و تخلیه کابل حدود 2448 آمریکایی در جنگ افغانستان کشته‌اند و حدود 20022 تن دیگر زخم برداشتند (مرتضوی، 1401:19).

6. نتیجه‌گیری

سقوط نظام جمهوری و حاکمیت مجدد طالبان بر افغانستان تک علتی نبوده، بلکه علل متفاوت بر اندازی نظام جمهوری و برگشت دوباره حاکمیت طالبان در افغانستان نقش داشته؛ علل سقوط نظام جمهوری به دو بعد علت‌های داخلی و خارجی تقسیم‌بندی گردیده و علت‌های داخلی سقوط نظام جمهوریت و بازگشت دوباره حاکمیت طالبان را می‌توان چنین برشمرد: نخست، فساد اداری؛ در ادارات داخلی و موسسات بین‌المللی افغانستان رشوه‌رسانی، حیف و میل اموال عمومی و گماشتن افراد فاسد بر پست‌های مهم و شاه‌رگ‌های اقتصادی موجب گردیده که فساد در لایه‌ها و ادارات حکومتی گسترش پیدا کنند و نظارت و کنترل از فساد صورت نمی‌گرفت و روی هم رفته گرایش به فساد امر عادی و طبیعی شده‌بود. دو، فقدان جمهوریت؛ در بیست سال گذشته نظام جمهوری اسلامی اسمی و صوری بود و از اصول و معیار نظام جمهوری خبری نبود، زیرا در اصول جمهوریت مسایل قومی، سمتی و مذهبی جایگاه ندارد، جمهوریت تحت شعاع گرایش‌های قومی، سمتی و مذهبی قرار گرفت و حاکمان از اصول جمهوریت عدول کردند و به خلاف معیار عمل نمودند. سوم، انحصار قدرت؛ در نظام جمهوری قدرت به یک فرد و آن هم شخص رئیس جمهور و شخص اشرف غنی خلاص می‌شد به احزاب، گروه‌های سیاسی، نمایندگان اقوام و دیگر کنش‌گران فرصت مشارکت داده نمی‌شد و اگر مشارکت بود، بسیار سمبولیک بود. چهارم، فرهنگ پشتون؛ در معرفت پشتون‌ها فرهنگ قبیله‌ای حاکم است و نه فرهنگ دینی، آن‌ها به قضاء و قدر بسیار معتقد‌اند و نسل سه دهه اخیر را از آموزش محروم کردند و آموزش‌های به نام دین دادند، نصاب آموزشی، وزارت آموزش و پرورش کشور را حرام اعلان کردند. آن‌ها در مدرسه‌های دینی اصرار بر حفظ قرآن و حدیث می‌کردند و برای طلاب دشمن تعریف کردند و آن هم دشمنی با آمریکا و دولت همسو با آمریکا. پنجم، حمایت ملی از طالبان؛ کرزایی و غنی طالبان را زنده و احیاء دوباره نمودند و این اقدام آن‌ها مردم را نسبت به جمهوری بدبین ساختند. از برادر گفتن‌های کرزایی و انتقال عناصر و چهره‌های نظامی طالبان از سمت جنوب به سمت شمال افغانستان، این نکته را می‌توان فهمید. ششم، نارضایتی مردم؛ رئیس جمهور اقاریب، دوستان، اشخاص و افراد نزدیکش را در مقام‌های بلند حکومتی بدون در نظر داشت شایسته‌سالاری می‌گماشتن و این مسئله موجب نارضایتی گسترده‌ای در بین مردم ایجاد کرده‌بود. هفتم، نقض قوانین؛ تقلب در انتخابات نقض قانون بود و حکومت که به وجود آمد حکومت مشروع نبود، نقض قانون بود. برکناری بسیار از ژنرال نظامی، روی کارآوردن بعضی از ژنرال و افراد که ژنرال نبودند، یک شبه ژنرال شدند، نقض قانون بود. هشتم، فروپاشی ارتش؛ ارتش افغانستان به صورت برق‌آسا فروپاشید واقعی نبود، شاید ارتش افغانستان چهل یا پنجاه هزار نفری بود. ارتش افغانستان توانایی مقاومت کردن داشتند، ولی فاقد اراده لازم برای جنگ بودند.

علل خارجی سقوط نظام جمهوری و حاکمیت مجدد طالبان بر افغانستان چنین قابل بیان بوده که عبارتند از: اول، عدم اختیار در جنگ و صلح؛ مسئولین جمهوریت در جنگ و صلح اختیار عام و تام را نداشت. اتخاذ سیاست عقب نشینی تاکتیکی حکومت و عدم اجازه نیروی ارتش در جنگ و حمله بر طالبان، سرعت حاکم شدن طالبان را فراهم نمود. دوم، موافقت‌نامه صلح دوحه؛ جامعه جهانی و آمریکا

تأکید بر صلح داشت که در آن صلح، طالبان جزء از یک سیستم باشد نه مالک تمام سیستم. برداشت آمریکا بر این بود که حفظ و تدوام نظم مبتنی بر قانون اساسی ممکن و مسیر نیست و به حکومت موقت و انتقالی تأکید داشت. طرح صلح دارای پیش فرض‌های بود که عبارت اند از: یک، طالبان صلح پذیر است و جامعه جهانی و آمریکا به این امر تأکید می‌کردند. دو، آمریکا گزینه پیروزی در جنگ را غیر محتمل می‌دانست؛ احتمال پیروزی در جنگ ضعیف شده و ما نمی‌توانیم پیروز شویم. به گفته‌ی خلیل‌زاد ما در جنگ شکست خوردیم و کارشناسان آمریکایی می‌گفتند که به گذشته بر نمی‌گردیم و جنگ شدید را علیه طالبان شروع نمی‌کنیم.

رویکرد ایالات متحده آمریکا نسبت افغانستان نشان می‌دهد: نخست، ما به گذشته بر نمی‌گردیم و جنگ علیه طالبان را تشدید نمی‌کنیم. دو، در نکته دوم سه سناریو مطرح بود؛ سناریو نخست، خروج مشروط بود، پیشاپیش تاریخ خروج اعلام نشود، بلکه به امضاء موافقت‌نامه صلح میان جمهوری اسلامی افغانستان و گروه طالبان مشروط باشد. معنی‌اش این بود که کوشش‌ها، حمایت‌ها از نظام به لحاظ نظامی، انکشافی و بشردوستانه ادامه پیدا کند. سناریو دوم، کلاً از مذاکرات دوحه خارج می‌شویم؛ آمریکا از مذاکرات صلح دوحه خارج می‌شود، موافقت‌نامه صلح دوحه که میان طالبان و آمریکا به انجام رسیده کن لم یک تلقی می‌شود. یعنی به جنگ دوباره بر می‌گردیم. سناریو سوم، این بود که در تاریخ مشخص در اول ماه می 2021 از افغانستان خارج می‌شویم، حمایت محدود خود را از دولت، اردو و نظام افغانستان ادامه می‌دهیم. تا صلح بین دولت افغانستان و طالبان امضاء شود، این سناریو در پی امتیاز دادن به طالبان بود و شواهد نشان داد که آمریکا سناریو سوم را انتخاب نمود.

نگاهی خلیل‌زاد در باب صلح این بود که حکومت افغانستان طرح بدهد و در غیر آن صورت جانب سوم که ما هستیم طرح می‌دهیم و نشست صلح استانبول را مطرح نمود و از سوی طالبان رد شد و از سوی دیگر از جانب اشرف غنی نگران بود که زمان را هدر می‌دهد. از موضع رئیس غنی نگران بود، طرف‌های آمریکایی فکر می‌کردند که ممکن است طالبان تن به صلح ندهد و رئیس جمهور غنی هم تن به صلح ندهد و این موضوع را نوع خطر در راه تحقق صلح تلقی می‌کرد. چون آیین نامه صلح از طرف غنی تأیید نشد، این نگرانی را بیشتر کرد. این نگرانی پیدا شد که غنی حاضر به صلح است یا نیست؟ نگرانی دیگر این بود که مالک صلح کیست؟ چه کسی از جانب جمهوریت تصمیم می‌گیرد؟ اشرف غنی و یا شورای عالی مصالحه ملی؟!.

موضع اشرف غنی در مورد صلح افغانستان، تدوام نظم مبتنی بر قانون اساسی و مشروعیت حقوقی در افغانستان بود که بر یک سناریو دو مرحله‌ی تأکید می‌کرد: یک، تداوم قدرت خودش و دوم، انتقال قدرت به گونه باشد که از یک رئیس جمهور منتخب به رئیس جمهور دیگر صورت گیرد. طالبان تحت همین نظم قانونی شریک قدرت شود، ولی شورای عالی مصالح این را به عنوان گزینه ب پذیرفته بود. سوم، رقابت‌های کشورهای منطقه؛ رقابت‌های کشورهای منطقه با آمریکا؛ پاکستان، ایران و قدرت‌های منطقه‌ای چین و روسیه سبب شد که نظام سیاسی پایه‌های مردمی خود را از دست داده و اعضاء ناتو و از جمله آمریکا بر نظام سیاسی افغانستان بی‌باور شده و در فکر آن شدند که منافع خود را از طریق طالبان اجرا کند و حکومت کابل با آمریکایی هم‌رایی نمی‌کرد و چهارم، رویکرد آمریکا نسبت به افغانستان؛ ایالات متحده طولانی‌ترین جنگ را در افغانستان پشت سر گذاشت، یک تریلیون دلار مصرف کرد و هزاران سرباز کشته و زخمی داد و آمریکا یا نظاره‌گر برگزاری انتخابات‌های پر تقلب یا حامی آن بود و ایالات متحده از همان اول در پی ساختن حکومت و نظام

دموکراتیک نبود. به این ترتیب عوامل داخلی و خارجی کنار هم قرار گرفت و نظام جمهوری در افغانستان فروپاشید و بار دیگر گروه طالبان بر جغرافیای افغانستان حاکم گردید.

منابع

1. ابوطالبی، عباس (1395)، سلفی‌گری در شبه قاره هند و تأثیر آن بر شکل‌گیری طالبان با تأکید بر مکتب «دیوبندیه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس.
2. اعتباریان خوراسگانی، اکبر و قلی پور مقدم، فرید (1396)، مرور تطبیقی نظریه‌های توسعه سیاسی، مجله علمی تخصصی رویکردهای پژوهشی نوین در مدیریت و حسابداری، سال اول، شماره 3، زمستان.
3. امین‌زاده، محسن (1376)، توسعه سیاسی، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره 117.
4. ایوبی، حجت‌الله (1377)، نقد نظریه‌های غرب محور در توسعه سیاسی، فصل‌نامه مطالعات راهبردی، پاییز، شماره 1.
5. بشیریه، حسین (1377)، از دیالکتیک تمدن‌ها تا دیالوگ تمدن‌ها، فصل‌نامه گفت‌وگو، تهران، زمستان، شماره 3.
6. بشیریه، حسین (1384)، گذار به دموکراسی، تهران: نشر نگاه معاصر.
7. ترنس بال، ریچارد دگر (1382)، ایدئولوژی‌های سیاسی و آرمان دموکراتیک، مترجم احمد صبوری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
8. جعفری لنگردوی، محمدجعفر (1380)، ترمینولوژی حقوق، تهران: نشر گنج دانش.
9. جواد آملی، عبدالله (1385)، ولایت فقیه و ولایت فقاہت و عدالت، قم: مرکز نشر اسراء.
10. حسن‌زاده، زهرا (1389)، بررسی نقش طالبان در فرآیند دولت - ملت‌سازی در افغانستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد گروه علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد.
11. درخشه، جلال (1383)، ابعاد حاکمیت مردم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصل‌نامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)، شماره 23.

12. دولت آبادی، علی باقری (1400)، علل فروپاشی سریع ارتش افغانستان در برابر حملات طالبان، **مجله سیاست دفاعی**، سال بیست و نهم، شماره 116، پاییز.
13. دهخدا، علی اکبر (1377)، **لغتنامه ج3**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
14. سلیمی فر، فرزاد (1398)، بررسی مقایسه‌ای طالبان افغانستان با داعش: زمینه‌های همگرایی و واگرایی، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه،
15. علی‌آبادی، علی‌رضا (1373)، **افغانستان**، تهران، انتشارات وزارت خارجه.
16. قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل (1373)، **بایسته‌های حقوق اساسی**، تهران: نشر یلدا.
17. کرانسر، استفان دی (1385)، جهانی‌شدن و حاکمیت، ترجمه سیدامیر نیاکوئی، **فصلنامه راهبردی**، شماره 8.
18. مشکوانی، عبدالولی (1397)، بررسی دلایل تداوم افراطگرایی در افغانستان پس از طالبان (2001 الی 2017)، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، گروه علوم سیاسی دانشگاه قزوین.
19. معمارزاده، غلام‌رضا و پاک طینت، اقبال (1385)، عوامل مؤثر بر توسعه سیاسی، **فصلنامه علمی و پژوهشی کنترولر**، سل 41، دوره دوم، شماره 21، پاییز و زمستان.
20. نظری، سید غنی، بشیری گیوی، حسین و جنتی، سعید (1392)، بررسی تأثیر مشارکت سیاسی بر توسعه سیاسی، **مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران**، سال ششم، شماره اول، زمستان.
21. واحدانی‌نیا، ذبیح‌الله (1398)، بررسی تطبیقی اندیشه گروه تکفیری داعش و طالبان در افغانستان، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی**، دانشگاه پیام نور قزوین.
22. واحدانی‌نیا، ذبیح‌الله (1398)، بررسی تطبیقی اندیشه گروه تکفیری داعش و طالبان در افغانستان، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی**، دانشگاه پیام نور قزوین.
23. هدی، فرل (1380)، **اداره امور عمومی**، فصل سوم، ترجمه غلام‌رضا معمارزاده طهران، اسفندماه.
24. هیوود، اندرو (1389)، **سیاست**، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، نشر نی.

مصاحبه‌ها

1. احمدی، امین (1401)، مصاحبه نگارنده به تاریخ 18/2/01
2. احمدی، عبدالله (1401)، مصاحبه نگارنده به تاریخ 10/2/01.
3. انیس، وزیرگل (1401)، مصاحبه نگارنده به تاریخ 4/2/01.
4. انوری، سید حسن (1401)، مصاحبه نگارنده به تاریخ 14/2/01.
5. حسینی، عباس (1401)، مصاحبه نگارنده به تاریخ 3/2/01.
6. حقیقت، عبدالواحد (1401)، مصاحبه نگارنده به تاریخ 8/2/01.
7. علوی، هاشم، (1401)، مصاحبه نگارنده به تاریخ 27/1/01.
8. فکوری بهشتی، سیدجمال (1401)، مصاحبه نگارنده به تاریخ 29/1/01.
9. مصباح، سیدعلی (1401)، مصاحبه نگارنده به تاریخ 2/2/01.
10. موسوی، سیدمحمدتقی (1401)، مصاحبه نگارنده به تاریخ 20/2/01.
11. مرتضوی، زهرا (1401)، مصاحبه نگارنده به تاریخ 19/2/01.